

واکاوی جایگاه و نقش سادات

در تحولات سیاسی - اجتماعی شبه‌قاره هند (۳۸۰-۹۳۲ ه.ق)

سیاوش یاری / دانشیار گروه تاریخ دانشگاه ایلام / s.yari@ilam.ac.ir

مرتضی اکبری / استادیار گروه تاریخ دانشگاه ایلام / mo.akbari@ilam.ac.ir

لیلا خدادادی / l.khodadadi94@gmail.com

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۰۲/۱۱ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸

چکیده

در نوشتار حاضر، روند و جریان حضور سادات در شبه‌قاره هند در عصر ترکان و تحولات سیاسی - مذهبی و اجتماعی ناشی از این حضور بررسی شده است. سادات یکی از مهم‌ترین طبقاتی بودند که در مسیر تحولات سیاسی - نظامی مسلمانان در سرزمین هند، به این شبه‌قاره راه یافتند. آنان با نفوذ کلام و منش انسانی خود، موجب شدند تا هندیان عقایدشان را بپذیرند و قدرت دینی و نفوذ اجتماعی‌شان، سبب گردید که سلاطین سنی مذهب هرگز خود را بی‌نیاز از آنان ندانند. سادات با توجه به جایگاه دینی خود در جهان اسلام، موفق به ترویج اسلام و مذهب تشیع در شبه‌قاره شدند و با ایفای نقش در مسائل اجتماعی جامعه هند و شرکت در رقابت‌های سیاسی، جایگاه خود را نزد سلاطین و مردم مستحکم نمودند. مسأله پژوهش حاضر، شناسایی نخستین سادات و چگونگی استقرارشان در مناطق مختلف هند و بررسی جایگاه آنان در جامعه و دستگاه سیاسی حکام شبه‌قاره و به طور کلی تحولات سیاسی - اجتماعی از آغاز ورودشان تا پایان عصر ترکان با روش بررسی تاریخی و توصیفی - تحلیلی است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، تشیع، سادات، هند، عصر ترکان.

مقدمه و طرح مسأله

وجود معیار مشخص و شفاف درباره حضور سادات در هند، فهم سهم آنان در تحولات هندوستان را دقیق‌تر و آسان‌تر می‌کند. مشکل اصلی اغلب آثاری که در حوزه هند و حضور سادات در آن‌جا به رشته تحریر درآمده‌اند، عدم‌بهرمندی آنها از روش و رویکردی مناسب است که در نتیجه، موجب آشفتگی و عدم‌انسجام کافی این قبیل آثار شده است؛ به دلیل همین آشفتگی‌هاست که آگاهی کافی از حضور سادات و تحولات ناشی از حضور آنان و هم‌چنین جایگاه کنونی آنان در تاریخ هند ناکافی است. در این نوشتار، تلاش کرده‌ایم تا به بررسی عمومی وضعیت زیست سیاسی - مذهبی و اجتماعی سادات در عهد ترکان پیردازیم. از روزهای نخستین حیات بشر، همواره اقلیت‌ها و اکثریت‌هایی در تمام تمدن‌ها وجود داشته‌اند. با نگاهی دقیق به تاریخ، می‌توان مشاهده نمود که واکنش اکثریت به اقلیت یکسان نبوده و از مهمان‌نوازی گرم تا ستم و سخت‌گیری بر اقلیت‌ها وجود داشته است. برای به دست دادن زمینه مهاجرت سادات به هند، به عنوان کشور مقصد، لازم است نگاهی نیز به اوضاع آن سرزمین در دوره مورد پژوهش و حمایت‌هایی که در آن‌جا از سادات مهاجر وجود داشت، افکنده شود. در ساختار اجتماعی - سیاسی هند، طبقه خاصی به نام «سادات» تعریف نشده و چنین قشری از نگاه هندی‌ها طبقه متمایزی محسوب نمی‌شوند، ولی «سادات» نزد حاکمان مسلمان شناخته شدند و احترام و جایگاه ویژه‌ای یافتند. البته در دائرةالمعارف اسلام چه فارسی و چه انگلیسی به این طبقه پرداخته شده و در تحقیقات پژوهش‌گران شبه‌قاره حداقل سلسله سادات شناخته شده هستند.

پس از فتح مناطق غربی هند در اواخر قرن اول هجری توسط مسلمانان، زمینه نفوذ اسلام در شبه‌قاره فراهم گردید. با فروکش کردن حملات نظامی اعراب مسلمان، روابط اقتصادی - اجتماعی جای تهاجمات نظامی را گرفت و به تدریج، شخصیت‌های مسلمان و گروه‌های مختلف جهان اسلام به هند راه یافتند. حملات ترکان مسلمان در قرن چهارم هجری به هند، ورود مهاجران مسلمان را به شبه‌قاره سرعت بخشید. با برآمدن عباسیان،

متصرفات امویان در هند و سند، به دست آنان افتاد. اداره این متصرفات، متکی بر مهاجرت‌های نظامی اعراب به این نواحی بود. این مهاجرت‌ها با مهاجرت شیعیان، غلات و قبایل معاند خلافت عباسی در این دوره تداوم یافت. مسلک‌های گوناگونی در جامعه شرقی قلمرو عباسی بودند که با ویژگی‌های خاص تاریخی و اخلاقی مردمان شرقی جهان اسلام هم‌خوانی بیشتری داشتند و توانستند توجه گروه‌های وسیع‌تری را به خود جلب کنند و سادات از جمله این گروه‌ها بودند.

این پژوهش در پی آن است که با بررسی چگونگی ورود نخستین سادات به هند و نفوذ و تأثیرگذاری سادات در دوره مورد پژوهش، به جنبه‌های گوناگون جامعه هندوستان پردازد و دریابد جایگاه سادات نزد مردم و حکام این سرزمین، چه روندی را طی نموده است. هم‌چنین سادات تا چه حد و در چه زمینه‌هایی دارای قابلیت انطباق با نظام سیاسی هند بوده‌اند و این‌که حضور سادات در عصر ترکان، در مقایسه با دوره‌های قبل و بعد از خود، از تحول برخوردار بوده است یا از ثبات و یک‌نواختی؛ در صورت متحول بودن، علل و عوامل آن چه بوده است؟

نتایج این پژوهش، نشان می‌دهد که سادات مهاجر در بافت اجتماعی هندوستان، از منزلت اجتماعی - سیاسی والایی برخوردار بوده و نقش فعال، مؤثر و پویایی را در تغییرات سیاسی - اجتماعی جامعه هند ایفا نموده‌اند و به‌رغم سختی‌هایی که گاه و بی‌گاه در آن جامعه با آن مواجه می‌شدند، طبقه‌ای مقبول و محبوب محسوب می‌شده‌اند. نویسندگان در این نوشتار، سعی نموده تا ضمن اشاره به جریان تاریخی مهاجرت، فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی سادات در مقابل دیگر جریان‌ها هند را نشان دهد. هم‌چنین تلاش‌های سادات را برای رشد تشیع در آن‌جا به بحث گذاشته، ایجاد تشنجات فکری، مشکلات اقتصادی و دغدغه‌های امنیت برای سادات را در جامعه هند دوره ترکان بررسی کنند. سپس در پرتو مؤلفه‌های یادشده، تحولات ایجادشده در ساختار اجتماعی هند بر اثر مهاجرت سادات و تبعات و تأثیرات آن را در تحولات سیاسی - اجتماعی جامعه مسلمانان هند بررسی نمایند.

پیشینه تحقیق

پیش از پرداختن به موضوع مورد نظر و پی‌گیری سؤال‌های مطرح‌شده، لازم است به بررسی و معرفی پژوهش‌هایی بپردازیم که در این باره صورت گرفته است. به نظر می‌رسد تاکنون پژوهشی در خور، درباره سادات هند و نقش آنان در تحولات سیاسی - اجتماعی و گسترش تشیع در عصر ترکان به طور مستقل صورت نگرفته است. پژوهش‌هایی که درباره تاریخ اسلام و تشیع در هند انجام شده، ضمن بررسی‌های خود، به گوشه‌هایی از فعالیت و حضور سادات اشاره نموده‌اند. سر توماس آرنولد در کتاب تاریخ گسترش اسلام، ادموند کلیفورد باسورث در اثرش، سلسله‌های اسلامی جدید، مولوی غلام سرور در کتاب خزینة الاصفیاء، سیدعباس اطهر رضوی در کتاب تاریخ تصوف در هند و در پژوهش‌های ایرانی، غلامعلی آریا در کتاب طریقه چشتیه در هند و پاکستان و قاسم صافی در اثرش، تاریخ زبان و ادب فارسی در سند و پیوستگی‌های آن با ایران، از جمله پژوهش‌هایی هستند که در این تحقیق از آنها بهره برده شده است. در مطالعات شبه‌قاره نیز برخی محققان هندی به این موضوع عطف توجه نموده‌اند. عمر خالدی در مقاله‌ای با عنوان "Sayyids of Hadramawt"، به سادات حضرموت و جریان مهاجرت آنان به هند اشاره کرده است. هم‌چنین محقق هندی دیگر به نام Serjeant در مقاله‌ای با همان عنوان، به مسأله سادات حضرمی پرداخته؛ با این حال، این دو پژوهش اخیر تنها به سادات حضرموت اشاره دارند که در جنوب هند استقرار یافته‌اند. بر این اساس، اگر بخواهیم تاریخ حضور سادات را در شبه‌قاره هند با تکیه بر این تحقیقات سامان دهیم، محدود به بخش‌هایی از تاریخ این حضور می‌شویم، به گونه‌ای که با حضور مسلمانان در آنجا ارتباط پیدا کرده است و از آن‌جا که به طور معمول، اطلاعات این آثار در مورد حضور سادات در هند و نقش آنان در تحولات سیاسی - مذهبی و اجتماعی کامل نیست، این پژوهش چند هدف عمده را در نظر گرفته که نتیجه آن می‌تواند مورد استفاده پژوهش‌گران تحولات سیاسی - اجتماعی شبه‌قاره قرار گیرد؛ بنابراین، برای پر کردن جاهای خالی این پژوهش‌ها در خصوص حضور پررنگ سادات در دوره زمانی مورد پژوهش در شبه‌قاره، تدوین مقاله حاضر ضروری دانسته شد.

زمینه‌ها و چگونگی حضور سادات در هند

مسلمانان در عهد خلفا، هیچ قسمتی از هند را تصرف نکردند. مسلمانان اندکی بعد از تسخیر هرات در سال ۴۴ هجری، به طرف کابل پیش راندند و به شهر مولتان نیز رسیدند ولی این سفر هیچ وقت صورت تصرف دائم پیدا نکرد؛ اما سفرهای دریانوردان مسلمان که از طرف جنوب در قرن اول هجری مکرر تا دهانه رود سند صورت گرفت، آنها را در درون خاک هند پیش برد. در سال ۹۳ هجری، محمد بن قاسم پسر عموی حجاج بن یوسف، ولایت سند را از طرف ساحل تا حوالی مولتان تسخیر نمود. این ولایت را حکام عرب تا نزدیک دو قرن تحت حکومت خود داشتند. زمانی که یعقوب لیث صفاری کابل را تسخیر نمود (لین پول، ۱۳۶۳، ص ۲۵۴)، خلافت عباسی ولایات غربی از جمله بلخ، سند و ولایت‌های مجاور آن را به یعقوب لیث واگذار نمود تا او را از رفتن به فارس منصرف کند و یعقوب نیز پذیرفت. (شورمیچ، ۱۳۸۸، ص ۲۳۵)

بعد از سلسله صفاری، سامانیان حاکمانی به این قسمت می‌فرستادند. یکی از این حکام محلی به نام البتگین، در شهر غزنه سلسله غزنویان را تأسیس نمود که اولین سلسله مستقل افغانستان است. از این تاریخ به بعد، غزنه تا مدت دو قرن پایتخت سلسله مقتدر غزنوی بود و لشکرکشی‌های سلاطین این سلسله و استقرارشان در لاهور، ابتدای حکومت واقعی مسلمانان در هندوستان است. سلطنت غزنویان لاهور، راه را برای محمد بن سام غوری و جانشینان او یعنی سلاطین دهلی و برای تصرف تمام شمال هند و انتشار اسلام در آن ناحیه باز نمود. (لین پول، ۱۳۶۳، ص ۲۵۴-۲۵۵) سلطان محمد غوری بعد از آن‌که هند شمالی را تا دهانه رود گنگ تسخیر کرد، قطب‌الدین ایبک یکی از غلامان خود را به نیابت در دهلی گذاشت و چون محمد غوری در سال ۶۰۲ هجری کشته شد، قطب‌الدین خود را پادشاه هندوستان اعلام نمود و اولین سلسله مسلمان را که تنها در هند فرماندهی داشت، ایجاد نمود؛ سلسله‌ای را که قطب‌الدین تأسیس کرد، «سلاطین مملوک» می‌گویند. این سلسله اولین سلاله از پنج سلسله‌ای است که به نام سلاطین دهلی تا قبل از دوره تسلط مغولان بر هند حکومت کردند. نام این سلسله‌ها به ترتیب زمان حکومت عبارتند از:

۱. سلسله سلاطین مملوک (۶۰۲-۶۸۶ق)؛ ۲. سلسله خلجیان (۶۸۸-۷۲۰ق)؛ ۳. سلسله تغلقیان (۷۲۰-۸۱۵ق)؛ ۴. سلسله سادات (سیدها) (۸۱۷-۸۵۵ق)؛ ۵. سلسله لودی (۸۵۵-۹۳۲ق). (همان، ۱۳۶۳، ص ۲۶۵)

با حضور مسلمانان در شبه‌قاره هند، مهاجران بسیاری رو به سوی این سرزمین نهادند. دوری هند از مقر خلافت، آن را به صورت پناهگاهی برای مخالفان دستگاه خلافت درآورد. شیعیان مدعی خلافت، گروهی بودند که سند و دیگر نقاط هند را به مرور، قلمروی برای نفوذ اندیشه‌های خود قرار دادند. سادات که اولاد ائمه علیهم‌السلام و از مدعیان جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سمبل و نمود عینی مذهب تشیع بودند، در طی این مهاجرت‌ها به هند راه یافتند. گزارش کمی از حضور آنان در عهد خلافت عباسی در هند وجود دارد. به درستی مشخص نیست نخستین ساداتی که به هند وارد شدند، کدامند. احتمالاً بسیاری از سادات نیز در آغاز ورود به هند، تقیه را برای حفظ جان خود برگزیدند. شروع حملات ترکان به هند در قرن چهارم هجری، به استقرار دائم اسلام در هند و تأسیس حکومت‌های اسلامی انجامید و سیلی جدید از مهاجران را به هند وارد نمود. سادات، علما، صوفیان، دانشمندان و بسیاری دیگر راهی هند شدند که باعث تحولات سیاسی - اجتماعی در جامعه هند گردیدند. ساداتی که به هند وارد می‌شدند، در طبقات مختلف اجتماعی از جمله: صوفی، تاجر، سیاست‌مدار، مبلغان و مروجان دینی، پزشک و هنرمند بودند.

بنابراین حضور و پذیرش سادات به سبب شایستگی آنان در عرصه‌های اجتماعی ممکن می‌گردد. در عهد غزنویان، با توجه به گزارش‌های موجود، سادات توانسته‌اند جایگاه سیاسی - اجتماعی خود را نزد شاهان سنی‌مذهب غزنوی حفظ نمایند. شاهان غور، متصرفات خود را در هند برای غلامان ترک خود به میراث نهادند و با برآمدن سلاطین مملوک در دهلی، سلطه حقیقی مسلمانان بر هند مسلم شد. تجربه تاریخی، نشان می‌دهد که تسامح و تساهل طبقه حاکم، می‌تواند در عین باروری افکار و اندیشه‌های مذهبی و سیاسی، موجب بهبود و اصلاح اوضاع سیاسی و پیشرفت‌های فرهنگی شود و متقابلاً،

بروز تعصبات مذهبی از جانب گروه‌های حاکم، موازنه سیاسی - اجتماعی را برهم می‌زند و آزادی فکر و اندیشه را به تنگناهای سیاسی - اجتماعی می‌کشد و فرصت پیشرفت را از جامعه سلب می‌کند. بر اساس منابع نوشته شده در این دوره، به نظر می‌رسد سادات که مدت‌ها قبل به هند وارد شده بودند، به عنوان یک عنصر اجتماعی مهم و قابل احترام از طرف مردم و حکما در این عصر پذیرفته شده و در بسیاری از مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی نقش ایفا کرده‌اند و داشتن امتیاز نسبت با پیامبر ﷺ در میان مردم و سلاطین هند، جایگاهی ویژه را برای آنان موجب شده و این ویژگی، آنها را در موقعیتی قرار داده که همواره مورد توجه و احترام جامعه هند باشند.

حضور نخستین سادات تأثیرگذار در هند

یافتن نام اولین سیدی که به هند آمد و علت آمدنش ممکن نیست؛ اما آنچه مسلم است، سادات بر اثر اختلافات سیاسی با دستگاه خلافت و یا به قصد مسائل اقتصادی و تجاری، مانند دیگر مهاجرانی که راه هند را در پیش گرفتند، بعد از ورود به هند و استقرار در آن منطقه، علاوه بر فعالیت‌های سیاسی - اقتصادی، به تبلیغ دین و نشر معارف اسلامی و رواج فرهنگ و زبان خود در شبه‌قاره مشغول گشتند؛ هر چند بسیاری نیز با هدف گسترش دین اسلام به هندوستان وارد شدند. آنان نقش مهمی در نفوذ اسلام، گسترش تشیع و رونق زبان فارسی و فرهنگ ایرانی - اسلامی در شبه‌قاره ایفا نمودند. در لابه‌لای منابع، به نام برخی از نخستین سادات و نقش آنان در گسترش دین اسلام در میان مردم و حاکمان سرزمین هند اشاره شده است.

تعدادی از مسلمانان جنوب هند، مسلمان شدن خود را به بزرگانی نسبت می‌دهند که آرامگاه آنان هم اینک مورد احترام آنهاست. یکی از مشهورترین آنان، «سیدنتهرشاه» (۳۵۹-۴۳۱ق) نام داشته است که پس از سیاحت در عربستان، ایران و شمال هند، در «تریچینوپلی» سکونت گزید و سال‌ها به عبادت و امور خیریه مشغول گردید و گروه زیادی

از هندوها را مسلمان کرد. امروزه مسلمانان، این شهر را به نام رهبرشان «نتهرنگار» نامیده‌اند. (آرنولد، ۱۳۵۷، ص ۵۷۰-۵۷۲) در روایتی مشابه، آرنولد این شخص از خاندان نبوت را چنین معرفی می‌کند:

گروهی از مسلمانان در جنوب هندوستان، روتان‌ها نام دارند که پذیرش اسلام آنان به فعالیت‌های تبلیغاتی یک هیأت نسبت داده شده است. مشهورترین عضو این هیأت شخصی به نام سیدنتهرشاه (۹۶۳-۱۰۳۹ م / ۳۵۲-۴۳۰ ق) بود که پس از مسافرت به سرزمین‌های عربستان، ایران و شمال هند، سرانجام در تریچینوپولی سکونت نمود و بقیه عمر خود را به عبادت و انجام کارهای عام‌المنفعه گذراند و عده زیادی از هندوها را به دین اسلام رهبری نمود. (همان، ۱۳۸۵، ص ۱۹۳)

سومراها که چند قرن بر سند حکومت می‌کردند، اصل و نسبشان به طایفه‌ای از اعراب ساکن سامره می‌رسد. آنها در سده چهارم هجری وارد سند شدند. گفته شده است که چپوته امرانی، برادر دلورای امرانی، چون از دست بیداد برادر به ستوه آمد، به بغداد آمد و صد عرب ساکن سامره را با همراهی سیدعلی موسوی با خود به سند آورد. در نهایت برادرش، دلواری به اطاعت سید درآمد و دختر خود را به او داد و سید در سند سکونت کرد. (قانع تتوی، ۱۹۷۱، ص ۶۸)

جایگاه و اقدامات سادات هند در عهد غزنویان و غوریان

به جهت آن‌که سادات معمولاً از طبقات تحصیل‌کرده بودند و شاید به واسطه اعتباری که در مقام اعقاب پیغمبر ﷺ داشتند، سلاطین غزنوی گاهی آنان را به مأموریت‌های سیاسی می‌فرستادند. از سادات تنی چند بسیار توان‌گر بودند. غزنویان به شیعیان میانه‌رو، اجازه دادند که به شرط دخالت نکردن در سیاست، با آرامش در قلمرو آنها زندگی کنند؛ اما سلطان محمود، اسماعیلیان را به علت ارتباط با فاطمیان و قدرت دنیوی و سیاسی غارت کرد. (باسورث، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹-۲۰۰)

ساداتی که در سند حضور داشته‌اند، نقش مؤثری در گسترش اسلام ایفا نموده‌اند. شیخ اسماعیل بخاری از اولین کسانی است که در هند برای گسترش اسلام و نفوذ آن در دل مردم، قدم برداشت. وی از سادات بخارا و از نظر علوم دینی و دنیوی معروف بود. می‌گویند وی نخستین مبلغ اسلامی است که در سال ۳۹۶ هجری در شهر لاهور تبلیغات خود را آغاز کرده است. وی در کار خود چنان موفق بوده که گفته‌اند: هیچ کافری با وی برخورد نمی‌کرد مگر این‌که مسلمان می‌شد. (آرنولد، ۱۳۸۵، ص ۲۰۴) تصرف پنجاب به دست محمود غزنوی و الحاق آن به سرزمین‌های تحت حکومتش، صوفیان بسیاری را برانگیخت تا در این ناحیه سکونت کنند. ابوالفضل محمد بن حسن ختلی، یکی از مریدان حضری (م ۳۷۱ق) که مذهب جنید داشت. او بعد از چندی اقامت در پنجاب، از ابوالحسن علی بن عثمان بن علی غزنوی جلابی هجویری خواست به پنجاب برود. سید هجویری در لاهور اقامت نمود و به ارتباط خود با عرفای ماورالنهر، خراسان و شام ادامه داد. (رضوی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۵-۱۳۶) سید علی بن عثمان هجویری (م ۴۶۵ق) که در سال ۴۳۱ هجری از غزنین وارد لاهور شد و بساط ارشاد و هدایت خود را گستراند و سرآغاز فعالیت فرهنگی این سرزمین واقع شد، نخستین اثر فرهنگی در نثر فارسی به نام کشف المحجوب در زمینه تصوف و عرفان را در این سرزمین نگاشت.^۱ (صافی، ۱۳۸۷، ص ۲۶)

پادشاهان غزنوی سعی می‌کردند رابطه خود را با سادات حسنه کنند و از وجهه دینی - اجتماعی آنان برای استحکام قدرت و همراهی قشرهای بیش‌تری از مردم با حکومت خود بهره ببرند. برای مثال، ابراهیم بن مسعود پادشاه غزنوی است که ولادت وی در سال فتح‌گران (۴۱۴ق) در هرات بوده است. وی چهل دختر داشت و ۳۶ پسر. او همه دختران خود را به سادات مشهور داد. (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۲۳۹) در روز جلوس معزالدین بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم غزنوی، سیدحسن غزنوی قصیده‌ای در مدح او انشا کرد که مطلع آن این است:

۱. این کتاب، قدیمی‌ترین اثر تصوف به زبان فارسی است که در دوره غزنوی به نثر پخته و روان نگاشته شد. هجویری سرآمد صوفیان پاکستان و هند به شمار می‌رود. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۶-۷)

ندایی برآمد ز هفت آسمان که بهرام شاه است شاه جهان

(همان، ۱۳۴۲، ص ۲۴۱؛ فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۷۸)

ملک ضیاءالدین محمد ابوعلی به همراه مادر، قصد سفر حج می‌کنند. از ملوک غور در آن وقت هیچ کس به حج نرفته بود. وی به همراه مادر از راه خراسان، هرات و نیشابور به این سفر رفت. در آن هنگام سلطان تکش خوارزمشاه در نیشابور بود. ملک ضیاءالدین در لباس سادات موفق به دیدار سلطان و رفتن به حج شد. (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۳۴۱) نمونه‌های کمی از سادات را می‌توان یافت که در مسائل سیاسی عصر غزنوی و غوریان فعال و تأثیرگذار بوده‌اند، اما همین موارد نیز نشان از آن دارد که آنان با توجه به هوش و استعداد خود توانسته‌اند تا چه حد در این عرصه موفق باشند. بهرام‌شاه غزنوی پس از آن‌که در نبرد با سیف‌الدین سوری غزنین را از دست داد، در فصل زمستان که این شهر خالی از سپاه غور بود، با هم‌دستی اهالی غزنین بر سیف‌الدین سوری پیروز شد و او را به قتل رساند و سیدمجدالدین موسوی را که وزیر سیف‌الدین بود، اعدام کرد. بعد از مرگ بهرام‌شاه در غزنین و روی کار آمدن خسروشاه، علاالدین حسن غوری به طرف هند رفت و در شهر لاهور ساکن شد و بعد به غزنین حمله نمود و دستور قتل‌عام مردم غزنین را صادر کرد. او در راه رفتن به غور، تمام امارات غزنوی را ویران نمود و به انتقام سیدمجدالدین موسوی که نایب سوری بود، دستور داد جمعی از سیدان غزنوی را توبره‌های پر خاک بر گردن آویخته، به فیروزکوه بردند و تمامی آنها را گردن زدند و خاک توبره‌ها را با خون آنها گل نموده، در برج فیروزکوه به کار بردند. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۴؛ منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۳۴۳-۳۴۵ و ۳۹۳-۳۹۵؛ پژواک، ۱۳۴۵، ص ۱۳۶-۱۴۷)

یکی دیگر از سادات که اواخر دوره غزنوی در ناحیه سند حضور داشته، سیداحمد (م ۵۷۷ق / ۱۱۸۱م) بوده که در میان عامه، به سلطان سخی سرور معروف بود. وی نیز بر هندوها تأثیراتی داشته است. (احمد، ۱۳۶۶، ص ۵۱) سیدابراهیم شهید که گفته شده در اواسط قرن ۱۲ میلادی / قرن ۶ هجری متولد شده بود و آرامگاه وی در «اروادی» قرار

دارد، یکی از قهرمانان بزرگی بود که حمله به کشور پادشاهی پان‌دیوان را رهبری کرد و آن‌جا را دوازده سال در تصرف خود داشت، ولی سرانجام به قتل رسید. به هر صورت برای قدردانی از خدمات وی، از پسر وی مراقبت شد و کمی املاک به وی اختصاص دادند. (آرنولد، ۱۳۸۵، ص ۱۹۴) زمانی که یکی از حکام سمه (حکام محلی سند) به نام جام نظام‌الدین معروف به جام‌نده به حکومت رسید، از تته به بهکر رفت و اوضاع آن‌جا را سر و سامان داد. در زمان وی، علما و سادات و عموم خلق به رفاه روزگار می‌گذراندند. (قانع تنوی، ۱۹۷۱، ص ۱۰۵) در منطقه دهانو، بازماندگان یکی از بستگان عارف بزرگ سیدعبدالقادر گیلانی سکونت دارند. وی در قرن ۱۲ میلادی / ۶ هجری به هند غربی وارد شد و پس از این‌که تعدادی از اهالی «کونکان» را مسلمان کرد، درگذشت و هنوز قبرش در دهانو مورد توجه مسلمانان است. دو مبلغ عرب دیگر در منطقه بلگام فعالیت داشته‌اند به نام‌های سیدمحمد بن سیدعلی و سیدعمر عیدروس بیشه‌بان. (آرنولد، ۱۳۵۸، ص ۱۹۷) در زمان غوریان، شهاب‌الدین غوری در سال ۶۰۲ هجری به سند حمله کرد و سادات سند را سرکوب نمود. (صافی، ۱۳۸۷، ص ۳۱)

اقدامات سیاسی - اجتماعی سادات در عهد سلاطین دهلی

الف. سلاطین مملوک

حملات مغول‌ها به ایران، عراق و آسیای مرکزی، عده زیادی از سادات را که در میان آنان عده‌ای از علما، صوفیان، شعرا، نویسندگان، اطبا و دانشمندان مشهور نیز بودند، بر آن داشت که به هند مهاجرت کنند و سلاطین دهلی نیز از آنان استقبال گرم و حمایت کردند. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳) سادات در عهد سلاطین با توجه به موقعیت سیاسی - اجتماعی و احترامی که حکام و عامه مردم نسبت به آنان داشتند، در عرصه‌های مختلف توانایی و حضور خود را به نمایش می‌گذاشتند و در رقابت‌های سیاسی نقش مؤثری ایفا می‌کردند.

سلاطین، سادات را به عنوان قشری مؤثر در دستگاه خود نگاه می‌داشتند و از حضور آنان در اداره و حل و فصل مشکلات بهره می‌بردند. اواخر قرن دوازدهم میلادی، «سید مهدی» داروغه اجمیر و پدرزن خواجه‌معین‌الدین چشتی، شهر اجمیر را به مرکزی برای زندگی سادات تبدیل کرد. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۵۲۵) خواجه که از سادات طریقه چشتیه بود، از طرف سلطان قطب‌الدین گرامی داشته می‌شد و چون از علم تصوف و اصطلاحات صوفیه بهره تمام داشت، سلطان، وجود او را مغتنم دانسته، بیش‌تر اوقات به مجلس خواجه می‌رفت. (سرور، ۱۹۰۲، ج ۱، ص ۲۵۹) سلطان التتمش در سال ۶۲۴ هجری هنگامی که وارد لوهور شد، احوال و امور ملک و دولت را سر و سامان داد و به تبعیت از سنت نبوی، «توقیر و تبجیل سادات که برگ و بار شجره طیبه نبوت و رسالتند، نمود». (نظامی، ۱۳۸۷، ص ۳۱۳) سلطان التتمش برای متمرکز ساختن و همراهی نیروهای مختلف با حکومتش، به هر یک از علمای بنام و سادات کرام و ملوک و امرا، بیش‌تر از هزار لک (هر لک صد هزار) در هر سال بذل و بخشش می‌کرد. (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۴۴۰) خواجه‌معین‌الدین در عهد شمس‌الدین التتمش، دوباره برای دیدن مرید خود قطب‌الدین بختیار کاکلی، به دهلی رفت و در مرتبه دوم، با دختر سیدوجیه‌الدین^۱ ازدواج نمود. خواجه‌معین‌الدین در رجب ۶۳۳ هجری در اجمیر درگذشت. (آریا، ۱۳۸۳، ص ۹۱-۹۲) قطب‌الدین بختیار فرزند سیدکمال‌الدین احمد بن سیدموسی اوشی است که در سال ۵۸۱ هجری در اوش فرغانه از نواحی ماوراءالنهر متولد شد. نسبت وی با چند واسطه به امام حسین علیه السلام می‌رسد و بنابراین وی از سادات حسینی است. هنگامی که خواجه‌معین‌الدین چشتی به هند آمد، خواجه‌قطب‌الدین هم به اشتیاق دیدار او روانه هند شد. چون در دهلی شیخ‌نجم‌الدین صغری، شیخ‌الاسلام دهلی از شهرت خواجه‌قطب‌الدین ناراحت بود، به پیشنهاد خواجه‌معین‌الدین، تصمیم گرفت به اتفاق هم به اجمیر بروند. وقتی قطب‌الدین تصمیم به رفتن با خواجه گرفت، در تمام شهر دهلی از جمله سلطان التتمش شوری ایجاد شد

۱. عموی سیدحسن جنگ‌سوار داروغه اجمیر.

و همه جمع شدند و گریه و زاری نمودند. خواجه معین‌الدین با دیدن این وضعیت، از وی خواست در دهلی بماند. (همان، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵-۱۰۶) سلطان‌التمش مرید خواجه قطب‌الدین بختیار کاکلی بود. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۲۳)

سیدنورالدین مبارک غزنوی خلیفه دیگر طریقه سهروردیه بود. التتمش در دهلی او را به مقام شیخ‌الاسلامی رسانید. (رضوی، ۱۳۷۶، ص ۲۴۱) سلطان‌التمش هم‌چنین از محضر سیدمبارک غزنوی بهره برده است. فرشته نقل می‌کند که سلطان‌غیاث‌الدین به فرزندان خود می‌گفت:

«سلطان شمس‌الدین التتمش بارها از سیدمبارک غزنوی در مجلس شهاب‌الدین سام شنیده که می‌گفت: نجات پادشاهان در چهار چیز است: رفاه خلق و ترس از خدا، جلوگیری از رواج فسق و فجور، سپردن کارها به مردمان دانا و باایمان و عدالت در میان خلق». (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۷۰)

حسام‌الدین عوض حسین خلجی (معاصر سلطان‌التمش)، پادشاه لکهنوتی، مردی نیکوسیرت بود. در لکهنوتی خطبه و سکه به نام او شد و سلطان‌غیاث‌الدین خطابش کردند. او مردی بی‌نهایت نیکوسیرت و جوانمرد بود و مجامع و مساجد بنا کرد و اهل خیر از علما و سادات را مقام و موقعیت داد. (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۴۳۵-۴۳۶)

سلطان‌رکن‌الدین فیروزشاه، از دیگر پادشاهان شمسیان^۱ هند، پادشاهی کریم بود و احسان و خیرات بسیار در حق علما و سادات و زهاد انجام داد. (همان، ۱۳۴۲، ص ۴۵۴) در ماجرای شورش امرای ترک علیه سلطان‌معز‌الدین و دنیا بهرامشاه بن سلطان در سال ۶۳۹ هجری، مقام شیخ‌الاسلامی حکومت وی در اختیار شخصی به نام سیدقطب‌الدین بوده است که سلطان وی را برای دفع فتنه، نزد لشکریان شورشی به رهبری خواجه‌مهذب فرستاد، اما در نهایت او باعث گسترش شورش شد و کاری از پیش نبرد و در پی آن، شورشیان به شهر دهلی وارد شدند و سلطان را به قتل رساندند. (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۴۶۷)

۱. از خاندان التتمش، یکی از سلاطین مملوک هند.

سادات همواره در این دوران، جزء مقامات کشوری محسوب می‌شده‌اند و سلاطین هرگز آنان را نادیده نمی‌گرفته‌اند. هنگامی که سلطان ناصرالدین و الدین محمود (پسر التتمش) از سلاطین مملوک هند در سال ۶۴۴ هجری در دهلی به تخت نشست، ملوک، امرا، سادات و علما به خدمت وی آمدند. (همان، ۱۳۴۲، ص ۴۷۸)

از جمله دیگر سادات طریقه چشتیه، سیدمحمد بن محمود کرمانی (آریا، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱) و شمس‌الدین پانی‌پتی فرزند شیخ‌احمد یسوی است که نسبش به حضرت علی ع می‌رسد. گویند پانی‌پتی مدتی هم در دهلی جزء لشکریان سلطان‌غیاث‌الدین بلبن درآمد. (سرور، ۱۹۰۲، ج ۱، ص ۳۲۱-۳۲۵) بعد از وی جلال‌الدین پانی‌پتی بر مسند ارشاد نشست و نزد مردم مقبولیتی خاص داشت. در عهد سلطان فیروز، سیدجلال «مخدوم جهانیان»، سلطان از دهلی برای زیارت وی به پانی‌پت آمد. (آریا، ۱۳۸۳، ص ۱۶۷) هم‌چنین ذکر شده که سلطان غیاث‌الدین بلبن در ۶۶۴ هجری، به لاهور لشکر کشید و حصار آن‌جا را که خراب شده بود، بازسازی کرد و مردم روستایی، قضات و سادات و اهل بازار را در شهر مذکور ساکن گردانید. (سرهندی، ۱۹۳۱، ص ۴۰) سلطان بلبن، مواعظی درباره رفتار و کردار، مملکت‌داری و دین‌داری پادشاهان که از زبان سیدمبارک غزنوی در پیش سلطان‌التتمش شنیده بود، بارها به پسران، برادرزادگان و خواص می‌گفت و اگر بزرگی از سادات و مشایخ در شهر فوت می‌کرد، بر جنازه او حاضر می‌شد و برایش نماز میت می‌خواند و در سومین روزش به دیدار خانواده آنها می‌رفت و وظیفه پدیری را برای بازماندگان انجام می‌داد. پادشاه بلبن در نصایح و وصیت خود برای دیگران و در پند زیردستان ذکر نموده است که «دارالملک خود را از علما، سادات، مفسران و محدثان، حافظان و ماهران هر هنری پرکن تا مصر جامع گردد». در مقابل، سادات و اکابر نیز وی را گرامی می‌داشتند؛ چه هنگامی که سلطان بلبن در حال بازگشت از لکنهوتی به دهلی بود، سادات و امرا در ورود به دهلی از او استقبال نمودند. در عصر سلطان بلبن، ساداتی چند حضور داشتند که باعث رونق ملک وی بودند؛ از جمله: سیدقطب‌الدین، شیخ‌الاسلام شهر دهلی جد سیداعزالدین از قاضیان بدائون،

سیدمنتخب‌الدین و سیدجلال‌الدین پسران سیدمبارک، سیدعزیز و سیدمعین‌الدین سامانه، سادات کردیز اجداد سیدچهجو، سادات عظام کتیهل، سادات جنجیر، سادات بیانه، سادات بدائون و چندین سادات دیگر که از حملات چنگیزخان مغول به این سرزمین کوچ کرده بودند. (برنی، ۱۸۶۲، ص ۴۴-۱۱۲)

سیدی موله یکی دیگر از مشایخ عصر سلطان بلبن بود. وی در اوایل عهد این سلطان به دهلی آمد. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۹۹) در زمان سلطان جلال‌الدین فیروزشاه خلجی، سیدی موله نام درویشی بود که کشته شد. قضیه چنین بود که وقتی فخرالدین کوتوال وفات یافت، چندین ملوک و خوانین بلبنی سرگردان شدند و چندین هزار سپاهی و ختم‌کننده قرآن، رو به سوی خانقاه سیدموله آوردند. سید مردی بود در لباس درویشان؛ وی از جرجان به قصد زیارت شیخ‌فریدالدین گنج‌شکر به هند شتافت و در اجودهن او را ملاقات نمود و چندگاهی هم صحبت بودند. در زمان سلطان بلبن به دهلی آمد. سیدی موله وقتی به دهلی رسید، خانقاه عظیمی ساخت و در اطعام و انفاق فقرا کوشید. وی برای نماز جماعت به مسجد جامع نمی‌رفت و تنها نماز می‌گزارد و فردی مجاهد و اهل ریاضت بود. در عهد سلطان معزی، وی با امرا و خوانین روابطی ایجاد کرد و برای کسب درآمد کوشید و به افراط خرج می‌کرد. (برنی، ۱۸۶۲، ص ۲۰۸-۲۱۰) عصامی نیز در کتاب فتوح السلاطین خود ماجرای او را بیان نموده است:

در آن وقت آن مرد را خاص و عام بخواندند سیدی موله به نام
بدادی همه زر برای خدا یکی را ز حق یافتی ده جزا
شنیدم که چون بدش از حد گذشت به اقصای هند این خبر فاش گشت
(عصامی، ۱۹۴۸، ص ۲۱۵-۲۱۷)

ب. خلجیان

وقتی نوبت به سلطنت خلجیان رسید و سلطان جلال‌الدین پادشاه شد، افراد بیش‌تری به سیدی موله روی آوردند. خان‌خانان پسر سلطان جلال‌الدین، او را پدر خواند و اکثر اوقات

به خدمت او می‌رفت. مقربان سلطان در ملازمت او بودند. وقتی فخرالدین کوتوال درگذشت و جمیع متعلقان او دست به دامن سیدی موله زدند، به اشارت او عیش و عشرت آنها فراهم شد. در این بین قاضی جلال‌الدین کاشانی که مردی فتنه‌انگیز و از اعیان بود، با او آشنا شد و خود را در دل سیدی موله به عنوان خیرخواه جا کرد و او را به سلطنت ترغیب نمود و آن بیچاره فریب خورد و مقدمات خروج را فراهم نمود و هر یک از مریدان را پنهانی به خطابی به منصبی نامزد کرد. دو تن از مریدان را که از او احسان بسیار دیده بودند، مأمور کرد در روز جمعه سلطان را کشته، ده هزار کس که مخفیانه با او بیعت کرده بودند خود را ظاهر سازند و او را به پادشاهی رسانند. از قضا یکی از اهل مجلس که از آنها رنجیده‌خاطر بود، خبر را به سلطان جلال‌الدین رساند. سلطان، سیدی موله را با قاضی جلال‌الدین کاشانی و جمعی دیگر حاضر کرد و جویای حقیقت شد، ولی آنها انکار کردند. سلطان دستور عبور از آتش برای مشخص شدن راست‌گو از دروغ‌گو را داد. وقتی آنها شهادتین را خواندند، شاه بر آنها ترحم کرد و از علما فتوا خواست. علما گفتند: به هر حال آتش همه را می‌سوزاند و این کار درست نیست. سلطان در همان مجلس قاضی جلال را به قضای بدائون فرستاد و امرای بلبنی و مردم متهم را از دارالملک اخراج نمود و دستور داد دو نفری را که مأمور قتل وی بودند کشتند و به کوشک بازگشت. سیدی موله را نیز دست‌بسته پایین کوشک نگاه داشتند. سلطان با وی صحبت کرد، اما گناهی ثابت نشد. سلطان جمعی از درویشان و شیخ ابوبکر طوسی حیدری را حاضر نمود و شرح ماجرا بگفت. یکی از درویشان به نام سجزی، به سیدی موله حمله برد و وی را مجروح کرد. سیدی موله فریاد زد که آزار درویشان شوم است و میمنت ندارد. سلطان مردد شد و در این اثنا شاه‌زاده ارکلی‌خان که به علت پسرخواندگی خان خانان به سیدی به او دشمنی می‌ورزید، از بالای کوشک به فیلبان اشاره کرد تا فیل را بر او دوانیده، کارش را تمام کند. ضیاء‌الدین برنی که خود در آن روز در دهلی بود، می‌گوید که بعد از کشتن سیدی موله، بادی سیاه برخاست که جهان را تاریک کرد. آن سال ۶۹۰ هجری بوده است و در دهلی قحطی

روی داد. بعد از قتل سیدی موله، پسر سلطان اختیارالدین خان خانان بیمار شد و درگذشت. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۳۳؛ برنی، ۱۸۶۲، ص ۲۱۰-۲۱۲؛ سرهندی، ۱۹۳۱، ص ۶۵-۶۷)

از دیگر سادات مشهور که در عهد سلاطین مملوک و اوایل حکومت خلیجیان می زیسته، «سیدجلال الدین بخاری» معروف به سیدجلال الدین سرخ پوش است. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۸) وی در سال ۵۹۶ هجری در بخارا متولد شد و در سال ۶۶۱ هجری در «اوج» واقع در منطقه بهاولپور پاکستان کنونی سکونت گزید و گروهی از مردمان نواحی را مسلمان کرد و سرانجام در سال ۶۹۱ هجری وفات یافت. (آرنولد، ۱۳۵۷، ص ۵۹۹) «اوج»، در زمان وی به صورت یک مرکز اسلامی درآمد و بسیاری از کفار مسلمان شدند و از آن پس به «اوج بخاری» معروف شد. (آریا، ۱۳۸۳، ص ۳۵) از دیگر سادات منطقه اوج همزمان با عصر خلیجیان، سیدعثمان مروندی معروف به شهباز قلندر (م ۶۷۴ق)، سیدجلال گردیزی، سیدصدرالدین راجو در شهر اوج و بسیاری دیگرند که خدمات ارزنده ای عرضه کردند. (صافی، ۱۳۸۷، ص ۲۶-۴۶)

از سادات عصر علاءالدین محمدشاه خلجی که در صحت نسبت ایشان اجماع خلائق بود و وجود آنها در این دیار باعث خیرات و حسنات بسیار بوده، یکی سیدالسادات سیدتاج الدین پسر شیخ الاسلام سیدقطب الدین بود. او پدر سیدقطب الدین و جد سیداعزالدین، از قاضیان بدائون بود و سالها قضاوت اوده به او واگذار شد. سلطان علاءالدین وی را معزول کرد و قضای بدائون را به او داد. سیدتاج الدین سیدی بزرگوار بود.

هر یک از این سادات، در بزرگی و علم و حلم و سخاوت و سایر فضایل نظیر نداشتند. سیدرکن الدین برادرزاده سیدتاج الدین نیز قاضی کره^۱ بود. وی جامع فضایل و به کشف و کرامت آراسته بود. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۰۹) برنی این دو سید را ملاقات نموده و اقرار کرده که مثل این سادات بزرگوار ندیده است. هم چنین در این دوره، اولاد و احفاد سادات

۱. نام منطقه ای در هند.

کتیهل بسیار مکرم و موقر بودند: سیدمغیث‌الدین و برادر او، سیدمجیب‌الدین، سیددستار که جهان به وجود این دو برادر آراسته بود و فضل، زهد و فضایل آنان از وصف بیرون است. بزرگی سادات کتیهل و صحت نسب آنها در بین همه مشهور بود. پدر برنی، نسبه دختری سیدجلال‌الدین کتیله‌ای است که این سیده خود صاحب کشف و کرامت بود. سیدجلال‌الدین از عظام و کرام سادات کتیهل به شمار می‌رفت.

در اوایل عصر علاءالدین خلجی، سادات نوهته در اوج شهرت و فعالیت بوده و شاگردان بسیاری را پرورش داده‌اند. بیش‌تر بچه‌های علویان و غریبان در محضر آنها علم‌آموزی می‌کردند و استاد می‌شدند. سادات کردیز اجداد سیدجهجو نیز در اوایل عصر علایی، از احترام بسیار برخوردار بودند. در تمامی عصر علایی سیدمجدالدین چناری، سیدعلاءالدین جیوری، سیدعلاءالدین پانی‌پتی، سیدحسن و سیدمبارک که هر یک علامه بودند، در انادت (نام ناحیه‌ای است) مشغول بودند و سیدعلاءالدین جیوری سیادت طریقت مشایخ را بر عهده داشت.

در این عصر، اولاد و احفاد سادات جنجر مثل ملک‌معین‌الدین، ملک‌تاج‌الدین جعفر دبیر، سیدظہیر‌الدین تمر، ملک جلال‌الدین، ملک جمال و سیدعلی بدولی، بر صدر حیات و مراتب دولت آراستگی تمام داشتند. در عصر علایی چندین سادات صحیح‌النسب در بدائون زنده بودند که نه‌تنها در بدائون بلکه در تمامی بلاد هندوستان موجب برکت بودند. گروه دیگر سادات بیانه بودند که تمامی اولاد و احفاد آنها تا آن عصر در همان بیانه وجود داشته‌اند که سه نفر از آنان قاضی بوده و یک نفر نیابت قضا را بر عهده داشته است. (برنی، ۱۸۶۲، ص ۳۴۸-۳۵۱)

سیدکمال‌الدین کرک، یکی دیگر از سادات در زمان علاءالدین خلجی بود که سلطان او را به جالور فرستاد تا نظام‌الدین الغخان را که دایی خضرخان پسرش بود بکشت. علت این امر اختلاف سلطان با پسرش بود. این قتل و اسارت خضرخان باعث آشوب شد. سلطان برای فرونشاندن آشوب، سیدکمال‌الدین را نزد ملک‌نایب به گجرات فرستاد که طرفداران الغخان او را گرفته، به قتل رساندند. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۱۶)

حسین بن عالم بن ابی‌الحسن حسین غوری مشهور به میرحسینی سادات، از دیگر عرفای قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است. تولد او در سال ۶۷۱ هجری در روستایی در گریوه غور بوده و در آنجا کسب علوم کرده است. پدرش سیدعالم نیز مردی فاضل و آموزگار میرحسینی بوده است. (مستمندغوری، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵) وی از آنجا به مولتان هند آمد و مرید شیخ صدرالدین مروج آرای ابن عربی در هند گردید. بسیاری هم معتقدند که وی مرید رکن‌الدین پسر شیخ صدرالدین بوده است؛ زیرا وی در هنگام وفات شیخ، چهارده ساله بوده است. وی مدت مدیدی در مولتان اقامت داشت و اشعاری در مدح سلطان جلال‌الدین فیروز خلجی (۶۸۹-۶۹۵ق) سرود. سپس به هرات رفت و با محمود شبستری مکاتباتی نیز داشت. (رضوی، ۱۳۷۶، ص ۲۴۹-۲۵۲) او در شعر، حسینی تخلص می‌کرد.

شیخ محمود شبستری کتاب گلشن راز خود را در جواب پانزده بیتی از او سروده است. وی در برات زندگی می‌کرد. او به مولتان آمد، چون از مریدان طریقت شیخ بهاء‌الدین زکریای مولتانی (۵۷۸-۶۶۶ق) بود. کتاب‌های بسیار از او باقی مانده است؛ از جمله: سی‌نامه، عشق‌نامه، قلندرنامه، پنج گنج و دیوان میرحسینی، زادالمسافرین، کنز‌الرموز و چندین اثر دیگر. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۲-۱۳) میرحسینی در جوار ضریح سیدعبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار در هرات دفن گردید و تاریخ وفاتش سال ۷۱۸ هجری است. (مستمندغوری، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵) در حکومت جانشینان علاء‌الدین خلجی، تعداد بیشتری از خانواده‌های سادات به هند مهاجرت کردند و در روستاهای دور دست هند سکنی گزیدند. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۳)

ج. تغلقیان

سادات در تعیین و تغییر سلاطین در این عصر نیز نقش مهم داشته و در روی کار آمدن یا برکناری پادشاهان مؤثر بوده‌اند. زمانی که سلطان علاء‌الدین درگذشت، پسران وی به سبب غفلت از امور و عیش و عشرت موجب اختلال در امور شدند؛ در نتیجه، پسر او قطب‌الدین به دست درباریان گردن زده شد. در این اثنا فخر ملک بن غازی ملک که برای

دفع مغولان به دیپالپور رفته بود، به همراه پدر به مولتان رفته، به اتفاق به سوی دهلی آمدند و دهلی را تصرف نمودند. چون از خاندان علاءالدین کسی را برای حکومت پیدا نکردند، لشکریان و سادات و مشایخ در سال ۷۲۰ هجری غازی‌ملک را به سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه مقلب گردانیدند و بر مسند دهلی نشاندند و فرزندش فخر‌ملک را محمدشاه خطاب نمودند. (بکری، ۱۹۳۸، ص ۴۵-۴۶؛ خدادادخان، ۱۹۵۹، ص ۴۲) در حکومت سلطان محمد بن تغلق؛ مهاجرت سادات از ایران و آسیای مرکزی صرفاً به سبب سیاست او در حمایت و سرپرستی از خارجی‌ان افزایش یافت. در این دوران، جنگ سلطان با علما و صوفیان، به این دلیل که او می‌خواست از آنان در پیشبرد اهداف سیاسی خود استفاده کند، شعله‌ور شد و همین درگیری، موقعیت و اعتبار سادات را افزایش داد. عده‌ای از آنان، سنی و عده‌ای شیعه اثناعشری بودند. به خصوص کسانی که از سیزوار (منطقه بیهق) و مناطق هم‌جوار به هند آمدند، از شیعیان بودند. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۴)

نوه سیدجلال بخاری یعنی سیدجلال‌الدین پسر سیداحمد کبیر بن سیدجلال بخاری که به «مخدوم جهانیان جهانگشت» معروف شد، در سال ۷۰۷ هجری در اوچ متولد گردید. او بر طبق روایاتی، چندین قبیله را در پنجاب مسلمان کرد و شهرت بزرگی کسب نمود و بسیاری از مردم در حلقه او درآمدند. (آرنولد، ۱۳۵۸، ص ۲۰۵) وی روحی تازه در سلسله سهروردیه دمید: سلطان محمد بن تغلق او را به شیخ‌الاسلامی منصوب کرد و خانقاهی را در سیوستان به وی سپرد. مدت زمانی بعد مخدوم جهانیان به سفر حج و دیگر جاهای جهان اسلام رفت. سپس راهی دهلی شد و به دست شیخ‌نصیرالدین به طریقه چشتیه پیوست. (رضوی، ۱۳۷۶، ص ۳۳۸) اقامت سه هفته‌ای مخدوم جهانیان در کشمیر نیز در پیشرفت دین اسلام و زبان فارسی تأثیر بسزایی داشته است. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۲۸) وی هم‌چنین از صوفیان طریقه سهروردیه است و شاخه مخدومیه این طریقت، منسوب به سیدجلال‌الدین مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵ق) است. وی به علت سفر زیاد برای ملاقات با مشایخ بزرگ، به این لقب شهرت یافت و محبوبیت فوق‌العاده داشت. (آریا، ۱۳۸۳، ص ۴۵)

سید در دوره سلطان فیروزشاه تغلق، غالباً در شهر اوچ به سر می‌برد و فقط گه‌گاه به دارالملک سر می‌زد و برای مریدانش سخنرانی می‌کرد که به شکل کتابی در نهایت گردآوری شد با عنوان خلاصه الالفاظ جامع العلوم. سخنان او در سلطان هم تأثیر داشت و حکام سند از سید استمداد می‌کردند. از جمله عین‌الملک ماهرو، در نامه‌ای به سیدجلال‌الدین، از دست ساداتی که خراج نمی‌پرداختند، شکایت نمود و از او خواهش کرد که از ایشان بخواهد در قبال حکومت متعهد باشند. در سال ۷۳۶ هجری، زمانی که سلطان فیروز با سپاهی گران به تته^۱ لشکر کشید و شهر را محاصره نمود، حکم‌ران سلسله سمه، جام جونه بن باینیا از طریق سیدجلال‌الدین مصالحه نمود و عقد قرارداد صلح را از ظفرمندی‌های مخدوم جهانیان به شمار آوردند. حذف حدود ۲۸ نوع مالیات را که سلطان فیروزشاه بر شهرهای سراسر قلمرو پادشاهی بسته بود، می‌توان به نفوذ کلام سیدجلال‌الدین نسبت داد. سید در سال ۷۸۵ هجری وفات یافت و در اوچ مدفون شد. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۸)

سیدصدرالدین راجوی، برادر کوچک مخدوم جهانیان، از علوم ظاهری و باطنی بهره تمام داشت و صفت جلالت او غالب بود و هرچه بر زبان می‌آورد، همان می‌شد. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۵۶) سلسله سهروردیه بعدها از طریق پسران و نوادگان مخدوم جهانیان و برادر کوچکش سیدراجو قتال گسترش یافت. سیدجلال مخدوم جهانیان مریدان بسیاری داشت مانند سیداشرف جهانگیرسمنانی (۸۰۸ق)، سیدعلم‌الدین، سیداشرف‌الدین، سیدمحمود شیرازی، سیدسکندر بن مسعود، سیدعلاءالدین بن سعید حسینی و سیدشرف‌الدین سامی. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۸)

یکی دیگر از سادات سلسله سهروردیه که طریقه جلالیه منسوب به اوست، سیدجلال‌الدین شاه میرسرخ بخاری، مرید خلیفه بهاء‌الدین زکریاست. پیروان این مسلک

۱. نام شهری در سند.

به «جلال فقیر» معروفند. آنها نوار سیاه دور سرشان می‌بستند و هنگام سماع هم شیپوری در دست گرفته، می‌نواختند. (آریا، ۱۳۸۳، ص ۴۵)

در حکومت فیروزشاه تغلق (۷۵۲-۷۹۰ / ۱۳۵۱-۱۳۸۸م) تعداد شیعیان اثناعشری افزایش یافت. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۵) سیداشرف جهانگیر سمنانی از دیگر سادات این عصر است. نام او محمداشرف و معروف به جهانگیر بود. پدرش محمدابراهیم حاکم سمنان بود و در آن شهر به دنیا آمد. او در کودکی علوم منقول و معقول را فرا گرفت و بعد از مرگ پدر حاکم سمنان شد. وی چندی بعد، از کارهای دولتی دست کشیده، به هند آمد و از محضر مخدوم جهانیان فیض برد. سپس مرید شیخ عطاءالدین عطاءالحق بن اسعد اللاهوری بنگالی گردید. او در سال ۸۰۸ هجری در گلبرگه درگذشت. وی نیز مریدان بسیار داشت که از سادات مرید وی می‌توان سیدعثمان را نام برد. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۸)

سیدمحمداشرف جهانگیر و سیدعلی همدانی هم‌زمان خانقاه شیخ‌علاءالدین سمنانی در صوفی‌آباد سمنان را برای سفر تبلیغی، به سوی هند ترک کردند، اما سیدمحمداشرف خیلی زودتر از میرسیدعلی به هند رسید. سیدعلی همدانی در زمان حکمرانی «سلطان قطب‌الدین» (۱۳۷۳-۱۳۸۹م.) به «سرینگر» رسید. او با تعداد زیادی از صوفیان و سادات همراهی نمود. میرسیدعلی پی‌درپی به سراسر کشمیر سفر کرد و تقریباً بیست تن از صوفیان برجسته ایرانی را در نقاط مختلف دره کشمیر باقی گذاشت. او پس از سه سال اقامت در «سرینگر»، چون سلطان قطب‌الدین را در اجرای اصلاحات اساسی در قلمرو خود ناتوان دید، با ناامیدی کامل آن جا را ترک کرد. وی در راه بازگشت به آسیای مرکزی، در ششم ذی‌الحجه ۷۸۶ قمری در «کنار» - منطقه‌ای در شمال غرب کشمیر - درگذشت. جنازه وی به ختلان در تاجیکستان امروزی منتقل گردید و در آن جا دفن شد. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۶۴)

از جمله سادات سلسله تصوف قادریه که در تأسیس آن نقش مؤثری داشته‌اند؛ سیدصفی‌الدین گیلانی (۵۴۸-۶۱۱ق) نوه شیخ عبدالقادر گیلانی، سومین مرشد از سلسله قادریه است. از دیگر سادات این طریقه، ششمین مرشد این طریقه سیدابوالحسن ضیاءالدین

علی گیلانی (۶۴۵-۷۱۵ق) است. ولی کسی که به طور دائم در هند سکونت کرد و در واقع مؤسس اصلی این طریقه بود، سیدابوعبدالله محمدغوث گیلانی، نهمین مرشد این طریقت است. وی در سال ۸۰۳ هجری متولد شد و بعد از سفرهای بسیار در لاهور و بعدها در مولتان ساکن گردید و به ارشاد مشغول بود. وی در سال ۸۸۷ هجری به طور دائم در اوچ سکونت داشت و به هدایت مردم پرداخت. او چهار پسر به نام‌های سیدعبدالقادر ثانی که جانشین پدر در اوچ شد، سیدعبدالله ربانی، سیدمبارک حقانی که شاخه نوشاهی به او می‌رسد و سیدمحمد نورانی داشت. (آریا، ۱۳۸۳، ص ۵۶-۵۷) در سلسله قادریه، ساداتی چون: سیدعبدالرزاق، سیدعبدالوهاب، سیدبهاءالدین، سیدعقیل، سیدشمس‌الدین صحرائی، سیدگدا رحمان اول، سیدابوالفضل، سیدگدا رحمان ثانی، سیدشاه‌فضیل و سیدشاه‌کمال کتیلهی نقش داشته‌اند. (یکتایی، ۱۳۵۳، ص ۱۳۱) طریقت قادریه، شاخه‌های زیادی دارد که فقط به مواردی اشاره می‌شود که سادات مؤسس آن هستند: جباریه، منسوب به سیدابوالفرج سراج‌الدین عبدالجبار گیلانی (م ۵۷۵ق) پسر شیخ‌عبدالقادر؛ رزاقیه منسوب به سیدابوبکر تاج‌الدین عبدالرزاق گیلانی (م ۶۰۳ق) از اولاد عبدالقادر گیلانی؛ وهابیه، منسوب به سیدابوعبدالله سیف‌الدین عبدالوهاب گیلانی (م ۵۹۳ق). (آریا، ۱۳۸۳، ص ۵۸-۶۰)

طریقه چشتیه، از دیگر سلسله‌هایی است که در هند توسط خواجه‌معین‌الدین چشتی (م ۶۳۳ق) گسترش یافت. این سلسله نیز مانند دیگر سلسله‌های صوفی هند، شجره خود را به امام علی علیه السلام می‌رساند. برخی از مآخذ، نسبت خواجه‌معین‌الدین را به حضرت علی علیه السلام رسانیده و بدین جهت، به خواجه نسبت حسینی هم داده‌اند. نسبت پدری خواجه به امام حسین علیه السلام و نسبت مادری‌اش به امام حسن علیه السلام می‌رسد. وی در طی سفر خود به اجمیر، با شخصی به نام سیدحسین مشهدی معروف به «جنگ‌سوار» که شیعه‌مذهب بود، به صلاح و تقوا آراسته؛ در سلک اولیاءالله انتظام داشت. (همان، ۱۳۸۳، ص ۸۶ و ۸۹-۹۰) از دیگر عرفای این سلسله و مرید سرشناس شیخ نظام‌الدین اولیا، سیدمحمد مبارک مشهور به «امیر خورد» (م ۷۶۷ق) است. پدربزرگ وی به نام سیدمحمد کرمانی مدت‌ها بین لاهور و کرمان تجارت می‌کرده و مدتی در هند مقیم بوده است. (ارشاد، ۱۳۶۵، ص ۲۳۳)

رواج اسلام در کشمیر توسط مبلغان فارسی‌زبان و صوفیان صورت گرفت، نه از راه نظامی. نخستین کسی که در کشمیر به ترویج اسلام پرداخت، مبلغ بزرگ خراسانی به نام سیدشرف‌الدین عبدالرحمان رضوی معروف به بلبل‌شاه بود. او مرید شاه نعمت‌الله ولی بوده است. (حسن‌شاه، ۲۰۰۲، ج ۲، ص ۳۲۲) مقارن عصر تغلقیان، سیدشرف‌الدین بلبل‌شاه ترکستانی (م ۷۲۷ق) که اولین مبلغ اسلام و مروج زبان فارسی در ناحیه کشمیر است، از ترکستان به کشمیر آمد و ده هزار تن از اهالی کشمیر از جمله سلطان رنچن بودایی به رهبری او مسلمان شدند. این پادشاه پس از اسلام، به لقب صدرالدین مشهور شد و اولین پادشاه مسلمان کشمیر بود. (قاسمی، ۱۳۵۰، ص ۱۲۸؛ آزاد، ۱۹۹۲، ج ۵ و ۶، ص ۹؛ داوود، ۱۹۵۰، ص ۸۲) زمانی که سلطان محمد تغلق‌شاه با خلیفه‌ای از آل‌عباس در مصر بیعت کرد و در سال ۷۴۴ هجری نماینده او (حاجی سعید صرصری) از مصر به شهر دهلی آمد، سلطان محمد با جمیع ارکان دولت و سادات و علما، به استقبال او رفت و خلعت خلیفه را دریافت نمود. (برنی، ۱۸۶۲، ص ۴۹۲)

سلطان محمد تغلق‌شاه در قهر و سیاست و ریختن خون در امور بی‌باک بود و هیچ هفته‌ای نبود که موحدان، مشایخ، سادات، صوفی، قلندر، نویسنده و لشکری را سیاست نکند و خونشان را نریزد. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۴۸) بعضی از سادات در این دوره، برای به دست آوردن قدرت سیاسی اقداماتی انجام دادند که البته موفقیت آنان محدود و کم‌اثر بوده است. سیدجلال‌الدین احسن‌شاه از طرف سلطان محمدشاه ابن تغلق شاه به حکومت نواحی معبر گماشته شده بود. بعدها سید سر به مخالفت برداشت و به هوای سلطنت افتاد و مأموران و نایبان سلطان را به قتل رساند و به اسم خود سکه زد. (ابن بطوطه، ۱۳۳۷، ص ۵۰۳-۵۰۴)

عصامی هم در فتوح سلاطین این ماجرا را آورده است:

به معبر یکی سیدی کوتوال در آن وقت بودست نامش جلال
روان شد سبک با سپاه گران سپاهش همه پر ز سر لشکران

همی راند تا سر به دکهن کشید مهمی یکی دو در دولت آباد دید
(عصامی، ۱۹۴۸، ص ۴۶۸-۴۷۰)

فرشته ماجرای سرکشی سیدجلال را چنین روایت می‌کند:

سیدحسن، پدر سیدابراهیم خریطه‌دار، در معبر یاغی شد و امرا را کشت و آن ولایت را متصرف شد. سلطان محمد تغلق‌شاه به شهر آمد و ابراهیم خریطه‌دار و نزدیکان سیدحسن را گرفته و مقید ساخت و در ۷۴۲ هجری، به جانب معبر حرکت کرد، ولی در راه مریض شد و به دولت‌آباد رفت.

(فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۵۹)

در هنگام سلطنت فیروزشاه، سیدجلال‌الدین کرمینی، ملک‌سیدالحجاب، سیدرسوادار و سیدمعزالدین، از جمله مقامات دولت پادشاهی بوده‌اند. در سه سال اول جلوس فیروزشاه، هر روز در دیوان رسالت به لطف‌ها و ملتمسات سادات، علما و غیره رسیدگی می‌کردند و مقادیر و موازین درباره زمین‌های سادات صادر می‌شد و همه به اولاد ایشان واگذار و مسلم می‌گردید. سلطان فیروز در حدود کره و مانکیور، به سادات التفات می‌کرد. (برنی، ۱۸۶۲، ص ۵۲۷-۵۵۹) از دیگر سادات که دارای مقامی عالی نزد سلطان بود، سیدی است در دارالملک دهلی به نام سیدورکانی که در سمت راست سلطان فیروزشاه جایگاه داشته است.

(عقیف، ۱۸۹۱، ص ۲۸۶)

سادات در سختی‌ها و گرفتاری‌ها، پناه عامه مردم و حلال مشکلات آنان نزد سلاطین به واسطه موقعیتشان بودند. شخص دیگری به نام ملک‌سیدالحجاب از معتمدان سلطان فیروزشاه بوده است. پدرش خواجه وحید قریشی بود. سید اهل «مناب» یا «مناب» بود و در آنجا متولد شد. ملک مردی صالح و دارای فهم و عقل و کمالات بود و جمله صفات احسن و خصال مورد تحسین را دارا بود. سیدالحجاب و پدرش خواجه وحید قریشی، از مریدان شیخ‌الاسلام نظام‌الحق و الشرع و الدین بودند. سیدالحجاب در عهد سلطان محمد تغلق پیشوای عمادالملک لقب داشت و در زمان فیروزشاه، ملک‌سیدالحجاب

خطاب می‌شد. وی ندیم سلطان فیروزشاه بود. سلطان فیروز در همه کارهای مملکتی با سیدالحجاب مشورت می‌کرد. اگر چند روز سیدالحجاب نزد شاه نمی‌رفت، شاه او را یاد می‌کرد و او را تنها فرد معتمد خود می‌دانست و مرتب در کنار او بودن را خواستار بود. هر چه می‌گفت سلطان می‌پذیرفت. مردم نیز از وجود سیدالحجاب منفعت و خیر می‌دیدند. چه بسیار افرادی که به واسطه نظر سیدالحجاب مورد لطف یا بخشش سلطان قرار می‌گرفتند. چندین شخص به واسطه بیان نیکی آنان در نزد شاه از زبان سید از گناهی یا کیفری خلاصی یافتند. همه مردم از وجود ملک سیدالحجاب منفعت می‌بردند. وی در خانه خود به قرائت و تفسیر قرآن می‌پرداخت و در لباس و خوراک خود بسیار احتیاط داشت. سیدالحجاب به مدت چهل سال در خدمت سلطان بود و پیش از سلطان فیروز از دنیا رفت. (همان، ۱۸۹۱، ص ۴۴۵-۴۵۱)

هنگامی که سلطان فیروزشاه به هانسی آمد، خواجه جهان که به سبب خویشی با سلطان غیاث‌الدین محمد در دهلی مدعی شده بود که سلطان محمد پسری شش ساله دارد و پادشاهی به او می‌رسد نه سلطان فیروزشاه، سیدجلال‌الدین ترمذی و چند نفر دیگر را به وساطت نزد فیروزشاه فرستاد تا سلطان از گناه وی درگذرد. فیروزشاه در سال ۷۵۲ هجری به سلطنت رسید. زمانی که در تته قحطی روی داد، اهل شهر به خدمت سیدالسادات حسین بخاری در اچه کسانی را فرستادند و او را از حال خود باخبر نمودند تا سید از اچه بیاید و نزد سلطان فیروز واسطه شود. سید به میان لشکر سلطان آمد و تمام لشکر برای پای‌بوس سید در تکاپو افتادند. سلطان فیروز برای ملاقات سید به خدمت رسید و استقبال گرمی از وی نمود و با احترام او را به درون لشکر بردند.

اهل تته متواتر پیام‌های خود را به عرض سید می‌رساندند و چگونگی دشواری وضعیت خود را بازگو می‌کردند. سید نیز آنچه لازم بود از حال پریشان مردم تته را به سلطان بازگو کرد و سلطان فیروز خواسته آنها را برآورده می‌نمود. (همان، ص ۲۴۰-۲۴۲) نقل است سیدجلال‌الدین بخاری هر وقت از اچه برای ملاقات سلطان می‌آمد، میان سلطان

و سید، محبت و مودت زیادی بود و برای استقبال از وی، چند منزل جلوتر به پیشواز او می‌رفت. شاه سید را با احترام و اکرام درون شهر می‌آورد. در آن ایام هر وقت سید نزد سلطان می‌رفت، شاه به احترام وی از تخت بلند می‌شد و در نزد سید بسیار ادب را نگه می‌داشت. بعد از چند روز خود سلطان به ملاقات سید می‌رفت و اکثر مردم اچه و دهلی هر حاجتی داشتند به خدمت سید بازگو می‌نمودند و سید به خادمان خود می‌گفت که حاجت آنان را بنویسند و نزد شاه بگذارند. وقتی شاه آنها را می‌خواند، حاجت آنان را روا می‌کرد. الغرض چندین سال این رابطه برقرار بود. (همان، ص ۵۱۴-۵۱۶)

سادات گاه در رقابت‌های سیاسی جان خود را از دست می‌دادند. وقتی فیروزشاه در دهلی بود، شنید که شخصی از نواحی کتهیر موسوم به کهرگهو، سیدمحمد، حاکم بدائون را همراه با برادرانش سیدعلاءالدین و سیدمحمود به خانه به عنوان مهمان دعوت نموده و سپس به قتل رسانیده است. او غضبناک شد و در سال ۷۸۲ هجری از دهلی به سوی نواحی کتهیر رفت و فرمان آتش و غارت خانه‌های آن دیار را داد و در قتل اشرار کوشید، بدان حد که ارواح سادات به شفاعت درآمدند و عوض آن سه سید، چندین هزار هندو به قتل رسیدند و چندین هزار به بندگی درآمدند. زمانی که بین طرفداران فیروزشاه و فرزندش محمدشاه جنگ درگرفت، و در نهایت به علت اطاعت زبردستان محمدشاه، وی مجبور به فرار به ناحیه سرمور شد. فیروزشاه تغلق شاه پسر فتح‌خان را که نبیره او بود به پادشاهی انتخاب کرد و امیر سیدحسن، داماد خود را که با محمدشاه اتفاق نظر داشت، به قتل رسانید. (فرشته، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۹۶-۵۰۰)

سادات بیهق دسته دیگر از سادات بودند که در اواخر قرن هشتم وارد دهلی شدند. زمان دقیق مهاجرت آنان به هند مشخص نیست. از این رو ابهاماتی درباره سرنوشت و محل زندگی سادات بیهقی در محدوده زمانی سال ۷۸۳ هجری، یعنی سال احتمالی ترک بیهق، تا حدود سال ۷۹۰ هجری، یعنی سال رسیدن به حضور حاکم دهلی، وجود دارد. در هر حال، گفته شده که سادات بیهق بعد از شکست در برابر سپاه تیمور گورکانی، از سبزو

به هند مهاجرت کردند و در سال ۷۹۰ هجری به دهلی رسیدند و سلطان غیاث‌الدین تغلق‌شاه دوم (۷۹۰-۷۹۱ ه.ق)، استقبال خوبی از سادات کرد.

شخصیت برجسته سادات در هنگام ورود به دهلی، میرسیدمحمود بن سیدمحمد بیهقی بود. وی با سرودن اشعاری در ستایش غیاث‌الدین، سبب حمایت بیشتر سلطان از سادات گردید. به سبب این اخلاص سلطان مایل بود دختر خود را به وی دهد. اما سیدمحمود جواب داد که در آستانه حضرت امام رضا علیه السلام از عالم غیب خطاب درویشی گرفته است و میرسید حسن، پسر میرشاه، برادرزاده حقیقی خود را برای وصلت به سلطان معرفی نمود و سلطان آن دو سید را گوهر یک صدف دانست و این امر را پذیرفت و دختر خود را به عقد میرسید حسن بیهقی درآورد و تمام صوبه سنبل (سنبل) در میان دو آب تنخواه جاگیر آنان نمود. پرگنه دنکور در نواحی دهلی را محل توطن آنها قرار داد و ایشان در موضع جاری چه ساکن شدند. سادات بیهقی تمامی متمدان آن ناحیه را سرکوب نمودند و امنیت را برقرار کردند.

پس از مرگ سلطان غیاث‌الدین (۷۹۱ق)، سیدمحمود به همراه سیدحسن و تعدادی از سپاهیان، راهی کشمیر شدند. علت این بود که سیدمحمود خبر عدل و داد و حمایت سلطان سکندر شاهمیری (حک: ۷۹۲-۸۱۶ق) از سادات را شنید و علاقه‌مند به این سفر شد. سیدمحمود رابطه صمیمی با سلطان سکندر داشت، اما چون جانشین سکندر، سلطان علی‌شاه عنایتی به سیدمحمود ننمود، سید به دهلی بازگشت و باقی عمر را به فعالیت‌های مذهبی گذراند. (نویسنده نامعلوم، ۱۹۸۲، ص ۲۷۰-۲۷۴ و ۲۷۹-۲۸۰)

حکومت پادشاهان دهلی در اثر یورش تیمور به هند از میان رفت. وجود سلسله‌های مستقل در ایالات مختلف که قبلاً در شمال هند و در دکن ظهور کرده بودند، دیگر توسط پادشاهان دهلی تهدید نمی‌شدند. سلطنت‌ها و سلطان‌نشین‌های ایالتی بیشتری در قرن نهم هجری، ظاهر شدند. آنان اعراب، ایرانیان و اهالی ماوراءالنهر را ترغیب می‌کردند که در پادشاهی آنان اسکان گزینند و میراث فرهنگی - دینی آنان را هر چه پربرتر کنند.

متفکران شیعی در حالی که تقیه می‌کردند، فرصت را برای به دست آوردن منصب‌هایی در حکومت این سلسله‌های ایالتی، مغتنم شمردند. آنان روابط خود را با صوفیان و علمایی گسترش دادند که به حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام احترام می‌گذاشتند. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲۵۷)

نتیجه

چنان‌که ملاحظه شد، دقت در تحولات اوضاع هند در دوره مورد بررسی؛ نشان می‌دهد که اوضاع آن سرزمین، زمینه‌هایی را برای پدیده مهاجرت سادات فراهم کرد. در دوره سلسله ترکان، در اثر نزاع‌های سیاسی که ریشه اجتماعی و اقتصادی داشت، سبب حمایت‌هایی از علما و سادات گردید و این امر، بر پدیده مهاجرت در این دوره تأثیر نهاد. با این حال، اوضاع سیاسی را نمی‌توان تنها علت مهاجرت به هند شمرد. عواملی دیگر نیز مثل عوامل اقتصادی و اجتماعی که از ایران سرچشمه می‌گرفت و در مواردی آن عوامل هم خود متأثر از وضع سیاسی بودند، بر مهاجرت تأثیر نهادند. در طرف دیگر، هند قرار داشت که در این دوره، به طور نسبی دارای جاذبه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مختلف، مانند حمایت حکومت‌های محلی از سادات مهاجر و یا جاذبه بهره‌مند شدن از موفقیت و حمایت بستگان خویش در آن سرزمین بود. سادات بعد از استقرار در میان مردم هند، به تبلیغ و ترویج دین اسلام و مذهب تشیع پرداختند. عواملی چند باعث گردید که مذهب تشیع مورد استقبال و پذیرش مردم هند قرار گیرد. سادات و حضورشان در هند، از عوامل مهم در گسترش تشیع است. سادات با وجود مخالفت خلافت عباسی، به سبب پیوند با پیامبر و ائمه علیهم السلام منزلت خاصی در هند و دیگر نقاط جهان اسلام داشتند.

بعد از غوریان، دوره تاریخی جدیدی در هند شروع شد که عصر سلطه غلامان ترک و فرماندهان افغان بود. در این دوره، حکومت‌های سلاطین دهلی شکل گرفت که پنج سلسله

را در هند تشکیل دادند. سادات در این دوره سیاسی، به فعالیت‌های فرهنگی، دینی و سیاسی خود ادامه دادند و حضوری پررنگ‌تر در عرصه‌های مختلف داشتند. عده زیادی از سادات برای تبلیغ و ترویج دین اسلام و آیین تشیع در این دوره وارد هند می‌شدند و افراد زیادی از بومیان هندومذهب را با رفتار و منش خود به دین اسلام مشرف نمودند. سادات مورد احترام و توجه مردم و حکومت‌های مستقر در هند بودند و در امور سیاسی در جایگاه‌های مختلف به کار گرفته شدند. بسیاری از آنان، به مقامات بالایی چون وزارت دست یافتند و یا مورد مشورت حاکمان و محل رجوع مردم برای حل و فصل شکایات و مشکلات بودند. بسیاری از ساداتی که وارد هند شدند، از اهل علم و فضیلت روزگار خود بودند. حضور آنان به افزایش سطح علم مردم کمک نمود. آنان آثار بسیاری از خود برای مردم هند به میراث گذاشتند و در نقاط مختلف هند، سلسله‌های متصوفه ایجاد نمودند. بسیاری از مردم هند به سبب کرامات و حسن رفتار سادات، به این طریقه‌ها گرایش یافتند. سلاطین نیز از وجود علما، سادات و دانشمندان در دربار خود استقبال می‌نمودند.

فهرست منابع

۱. ابن بطوطه، شمس‌الدین محمد بن عبدالله، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ ش.
۲. احمد، عزیز، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه لطفی محمدجعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۶ ش.
۳. ارشاد، فرهنگ، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵ ش.
۴. آرنولد، سرتوماس، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمه ابوالفضل عزتی، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۸۵ ش.
۵. _____، *علل گسترش اسلام*، ترجمه حبیب‌الله آشوری، تهران: انتشارات سلمان، ۱۳۵۷ ش.
۶. آریا، غلامعلی، *طریقه چشتیه در هند و پاکستان*، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۳ ش.
۷. آزاد، سید محمود، *تاریخ کشمیر*، ج ۵۶، مظفرآباد: ناشر سیادت پبلیکشن، ۱۹۹۲.
۸. باسورث، ادموند کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵ ش.
۹. _____، *سلسله‌های اسلامی جدید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱ ش.
۱۰. برنی، ضیاء‌الدین، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح مولوی سیداحمدخان صاحب، بنگاله: آسیاتک سوسائیتی، ۱۸۶۲.
۱۱. بکری، سیدمحمد معصوم، *تاریخ سند (تاریخ معصومی)*، تصحیح عمر بن محمد داوود پوته، بمبی: قیمه، ۱۹۳۸.
۱۲. پژواک، عتیق‌الله، *غوریان*، انجمن تاریخ افغانستان: پوهنی مطبعه، ۱۳۴۵ ش.
۱۳. حسن‌شاه، *تاریخ حسن*، ج ۲، ترجمه احمد شمس‌الدین، جامو و کشمیر: آکادمی اف. آرت کالچر، ۲۰۰۲.
۱۴. داوود، نورالدین، *محنه فی الفردوس*، بغداد: معارف، ۱۹۵۰.
۱۵. رضوی، سیدعباس اطهر، *تاریخ تصوف در هند*، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش.
۱۶. _____، *شیعه در هند*، ج ۱، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش.

۱۷. سرور، مولوی غلام، *خزینة الاصفیاء*، ج ۱، کانپور: سنگی، ۱۹۰۲.
۱۸. سرهندی (السیهرندی)، یحیی بن احمد بن عبدالله، *تاریخ مبارک شاهی*، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته: اسپاتک سوسایتی، ۱۹۳۱.
۱۹. شورمیج، مهتاب، *تاریخ هند از باستان تا دوره مغول*، جدول گاه‌شماری و تبارشناسی، چاپ اول، تهران: انتشارات امتحان، ۱۳۸۸ ش.
۲۰. صافی، قاسم، *تاریخ زبان و ادب فارسی در سند و پیوستگی‌های آن با ایران*، چاپ اول، تهران: مؤسسه دانشگاه تهران، ۱۳۸۷ ش.
۲۱. عصامی، فتوح السلاطین، دانشگاه مدراس (مدرس)، ۱۹۴۸.
۲۲. عقیف، شمس سراج، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح ولایت حسین، چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۸۹۱.
۲۳. فرشته، محمد قاسم هندوشاه، *تاریخ فرشته*، ترجمه محمدرضا نصیری، چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.
۲۴. قاسمی، جعفر، *تأثیر معنوی ایران در پاکستان*، لاهور: مکتبه جدید پریس لاهور، ۱۳۵۰ هـ. ش.
۲۵. قانع تنوی، میرعلی شیر، *تحفة الکرام*، حیدرآباد: سندی ادبی بورد، ۱۹۷۱.
۲۶. لین پول، استانی، *تاریخ طبقات سلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ ش.
۲۷. مستمندغوری، قاضی غوث‌الدین، *تاریخ مختصر غور*، هرات: کتابخانه فیضی، ۱۳۸۷ ش.
۲۸. منہاج سراج، منہاج‌الدین عثمان بن سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: پوهنی مطبعه (انجمن تاریخ افغانستان)، ۱۳۴۲ ش.
۲۹. نظامی، تاج‌الدین حسن، *تاج المآثر*، تصحیح سیدامیرحسن عابدی، چاپ اول، دهلی نو: مرکز تحقیقات فارسی دهلی نو، ۱۳۸۷ ش / ۲۰۰۸ م.
۳۰. نویسنده نامعلوم، *تاریخ کشمیر «بهارستان شاهی»*، جامو و کشمیر: انجمن شرعی شیعیان جامو و کشمیر، ۱۹۸۲.
۳۱. یکتایی، مجید، *نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان*، چاپ اول، تهران: اقبال، ۱۳۵۳ ش.

32. Khalidi, Omar, "Sayyids of Hadramawt" in "Muslim in the Decan", New Delhi, Global Media Publications, 2006.

33. Serjeant, R.B, "The Sayyids of Hadramawt" in *Studieis in Arabian History and civilization*, London Variorum Reprint, 1981.